

دکتر رابرت ای. پترسون، کار نجات بخش مسیح، جلسه ۴، مقدمه، بخش ۴، تاریخچه دکترین کفاره

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر رابرت پترسون در حال تدریس در مورد کار نجات بخش مسیح است. این جلسه ۴، مقدمه، بخش ۴، تاریخچه دکترین کفاره است.

ما در حال ادامه مطالعه خود در مورد تاریخچه دکترین کفاره هستیم.

به سراغ گرگوری نیسایی می‌رویم. همانطور که گفتم، مضمون غالب در غرب، باج دادن به شیطان بود. گرگوری نیسایی کارهای خوب زیادی انجام داد.

این مورد به طور خاص یکی از آنها نیست. با این حال، او یک پدر شرقی است که بیشتر به خاطر تشبیه رستگاری با قلاب ماهیگیری طعمه‌دار در کتاب بزرگ خود شناخته می‌شود. گرگوری می‌نویسد، برای اطمینان از اینکه فدیة از طرف ما به راحتی توسط کسی که آن را مطالبه می‌کند پذیرفته شود، الوهیت مسیح زیر حجاب طبیعت ما، یعنی انسانیت عیسی، پنهان شد، تا مانند ماهی گرسنه، قلاب الوهیت به همراه طعمه جسم بلعیده شود و بنابراین نور ناپدید شود.

هدف خدا این بود که مسیح در سراسر طبیعت ما جاری شود تا طبیعت ما خود الهی شود و از مرگ رهایی یابد. نقطه شروع گرگوری این بود که بشریت فاسد به پزشک نیاز دارد. گرگوری بشر را به عنوان یک برده، که به طور قانونی خریداری شده است، در نظر می‌گرفت.

بر این اساس، گرگوری به طرز مشکوکی استنباط می‌کند که بهای فدیة باید توسط مسیح به شیطان پرداخت شود، در حالی که شیطان به دنبال قدرت الهی مسیح بود. شیطان بشریت را فریب داده بود، بنابراین خدا شیطان را فریب داد. اما کتاب مقدس دلالت نمی‌کند، هرگز نمی‌گوید که فدیة به کسی پرداخت می‌شود، حتی به خدا.

می‌توان گفت که اینطور است، اما من اینطور می‌گویم: کتاب مقدس نمی‌گوید، اما ما اینطور برداشت می‌کنیم. مطمئناً به شیطان پرداخت نشده است. فدیة از اسارت به وسیله خون مسیح به خلقت جدید و زندگی در مسیح است.

من در واقع نکات مثبتی در آن می‌بینم. مسلماً نکات منفی هم در آن وجود دارد، و من از یک پدر شرقی برای ارائه یک موتیف غربی استفاده می‌کنم، چون واقعاً همینطور بوده است. این موضوع در گرگوری نیسایی کاملاً واضح است، اگرچه او با این ایده فریبکارانه پا را فراتر از مرزها گذاشت. نکته مثبت آن چیست؟ مرگ مسیح یک فدیة است.

مرقس ۱۰:۴۵، در باب معروف فدیة آمده است که حتی پسر انسان نیز نیامده تا خدمت شود، بلکه آمده است تا خدمت کند و جان خود را به عنوان فدیة برای بسیاری فدا کند. پولس نیز در رساله‌های شبانی به مسیح به عنوان کسی که جان خود را به عنوان فدیة می‌دهد اشاره می‌کند. بنابراین این درست است.

به شیطان پول داده شده؟ نه. عمداً شیطان را فریب دادن؟ نه. آیا شیطان فریب خورده است؟ مطمئناً، به دلیل نابینایی و گناه خودش، اما اینجا این اتفاق نمی‌افتد.

، گرگوری و سنت غربی باج دادن به شیطان، در مورد صلیب به عنوان هدفی که به سمت شیطان است درست می‌گویند. نه برای پرداخت غرامت به او، باشه، اما کتاب مقدس در یوحنا ۱۲:۳۱، در یوحنا ۱۲:۳۱ عیسی گفت، این فصل اصلی است که در مورد تصاویر کفاره در یوحنا بحث می‌کند، اکنون داوری این جهان است. اکنون حاکم این جهان بیرون رانده خواهد شد، و من، وقتی از زمین بلند شوم، از زمین، همه مردم را به سمت خود خواهم کشید.

او این را گفت تا نشان دهد که با چه نوع مرگی خواهد مرد. البته حاکم این جهان شیطان است که تحت فرمان خداست، اما در مرگ عیسی، او بیرون رانده خواهد شد. بنابراین صلیب به سمت شیطان و شیاطین نشانه گرفته شده است، اما نه به عنوان فدیة یا چیزی که به آنها بدهکار است، بلکه به عنوان نابودی آنها، به عنوان داوری نسبت به آنها.

همانطور که بعداً بررسی خواهیم کرد، در کولسیان ۲:۱۵، خدا فرمانروایان و قدرت‌ها را مسخره کرد و بر آنها نمایش عمومی اجرا کرد، و در عبرانیان ۲:۱۴، از آنجایی که فرزندان در جسم و خون شریک شدند، مسیح نیز در همان چیزها شریک شد تا از طریق مرگ، کسی را که قدرت مرگ را در دست دارد، یعنی شیطان، نابود کند. بنابراین مطمئناً ما تصویر عجیب و غریب، می‌دانید، تصویر عجیب و غریب گرگوری از خدا که شیطان را با انسانیت عیسی فریب می‌دهد، همانطور که کسی سعی می‌کند ماهی بگیرد و زیر قلاب طلایی الوهیت مسیح شیطان در آن گیر می‌کند و خدا او را به دام می‌اندازد، رد می‌کنیم، این ظالمانه است. و حتی باج دادن به شیطان دقیق یا واضح نیست، اگرچه بخش‌هایی از آن به مضامین کتاب مقدس مربوط می‌شود.

، اورینگن، حدود ۱۸۵ تا حدود ۲۵۴، تعدادی از مضامین، از جمله این مورد را آموزش داد. کفاره پیروزی است به ویژه بر قدرت‌های شیطانی. اورینگن نوشت، مسیح، کلمه و حکمت ابدی، به عنوان کسی که خردمند و کامل بود، رنج کشید، صرف نظر از اینکه رنج کشیدن برای آنها چه چیزی را ایجاد می‌کرد، کسی که همه چیز را برای خیر نسل بشر انجام داد.

هیچ چیز پوچی در مرگ یک انسان به خاطر تقوا، برای سرنگونی قدرت آن روح شیطانی، شیطان، که بر تمام جهان تسلط یافته بود، وجود ندارد. این یک مضمون مشترک در پدران کلیسا است و به ما کمک می‌کند تا فدیة برای شیطان را درک کنیم. شیطان در سقوط تسلط یافته بود.

می‌دانید، او والدین اولیه ما را فریب داد، آنها را فریب داد، و در گناهشان، سپس آنها در این درک نادرست از امور، به او متعهد شدند. اگر غرب عمدتاً ایده باج دادن به شیطان را داشت و نه فریب عجیب و غریبی که با آن همراه است، شرق عمدتاً مفهوم الوهیت را داشت. آتاناسیوس یک پدر شرقی بود که مضامین متعددی داشت، که یکی از آنها الوهیت بود.

آتاناسیوس، حدود سال‌های ۲۹۶ تا ۳۷۳، کتابی در باب تجسم کلمه، یک اثر کلاسیک الهیاتی، نوشت. وقتی حدود ۲۰ سال داشت، حرف من این بود که خدا موهبت‌هایی داده است. وای.

یکی از مضامین اصلی این کتاب، پیروزی و غلبه مسیح بر شر، یعنی مضمون پیروز مسیح است. او روایت پیدایش از سقوط را دنبال کرد و به این نتیجه رسید که در نتیجه، ما نه تنها قرار بود بمیریم، بلکه قرار بود در حالت مرگ و فساد باقی بمانیم. این موضوع مشخصاً شرقی است.

سنت غربی از سنت آگوستین پیروی می‌کند که گفت ما محکوم شدیم. این زبان حقوقی بود. در واقع، ترتولیان اینجا وارد می‌شود و برخی از اصطلاحات سنت آگوستین و بعداً آنسلم را به کار می‌برد.

اما در غرب، تأکید بر محکومیت سقوط، گناه و محکومیت بود. در شرق، تأکید بر فساد و مرگ بود، و همانطور که می‌بینید، الوهیت بر آن غلبه می‌کند. دوباره از آتاناسیوس، مدافع بزرگ الوهیت مسیح، نقل قول می‌کنم که پنج بار به دلیل پایبندی به الوهیت مسیح تبعید شد.

او از استدلال‌های مختلفی از کتاب مقدس استفاده کرد، برخی بهتر، برخی بدتر. اما قدرتمندترین استدلال او استدلال نجات‌شناختی بود. برای اینکه کلمه، برای اینکه پسر ما را نجات دهد، او باید خدا باشد.

فقط خدا می‌تواند ما را نجات دهد. اگر او خدا نباشد، ما نجات نمی‌یابیم. او این کلام را نوشت و دریافت که فساد را نمی‌توان جز از طریق مرگ ریشه کن کرد.

با تسلیم شدن به مرگ به عنوان یک پیشکش و قربانی، عاری از هر لکه‌ای، او فوراً مرگ را برای برادران انسانی خود با پیشکش معادل آن از بین برد. سنت شرقی، که آتاناسیوس نماینده فوق‌العاده آن است، اگر غرب بر صلیب تأکید داشت، درست است؟ باز هم، از آگوستین. او به تجسم اعتقاد داشت.

او به رستاخیز ایمان داشت. شرق به مصلوب شدن اعتقاد داشت. اما غرب قاطعانه بر صلیب، رنج‌ها، آنچه که گاهی اوقات ایده‌های واقع‌گرایانه نامیده می‌شود، رنج‌های وحشتناک مسیح تأکید داشت.

شرق بر تجسم و رستاخیز تأکید داشت. آتاناسیوس می‌گفت رستاخیز، به نقل از او، گواه بسیار محکمی بر نابودی مرگ و غلبه بر آن از طریق صلیب است. آتاناسیوس همچنین کاملاً بر لطف و مهربانی خدا و فداکاری جان‌شینی مسیح تأکید داشت.

در یک جمله‌ی به‌یادماندنی، این جمله مشهور شده است. آتاناسیوس که مرتباً برای توضیح الوهیت در کلیسای ارتدکس شرقی استفاده می‌شد، نوشت که او در واقع، کلمه، انسانیت را به خود گرفت تا ما بتوانیم خدا شویم. و او خود را با بدنی آشکار کرد تا ما بتوانیم ایده‌ی پدر نادیده را دریافت کنیم.

آیا او می‌گوید ما از آن خدا می‌شویم؟ نه. او می‌گوید ما در طبیعت خدا سهیم می‌شویم، نه در ذات نامرئی خدا، بلکه در چیزی که شرق آن را انرژی‌های خدا می‌نامید. یعنی صفات او که در زمان و مکان تجلی یافته‌اند.

دوم پطرس ۱:۴ متنی اثباتی برای کل سنت ارتدکس شرقی بود و تا به امروز نیز چنین است. قدرت الهی خدا همه چیزهایی را که مربوط به زندگی و خداپرستی است، از طریق شناخت او که ما را به جلال و کمال خود فراخوانده است، به ما عطا کرده است، که به وسیله آنها وعده‌های گرانبها و بسیار بزرگ خود را به ما عطا کرده است، تا از طریق آنها شما بتوانید در طبیعت الهی شریک شوید و از فسادی که به دلیل تمایلات گناه‌آلود در جهان وجود دارد، رهایی یابید. در اینجا، دوباره فساد را می‌بینید، و در اینجا، همان کلمات را می‌بینید، که در طبیعت الهی شریک هستند.

به نظر من تام شراینر در این زمینه درست می‌گوید، تفسیر شراینر بر رسائل پطرس که من به آن اشاره می‌کنم این است که صحبت از مشارکت به معنای شرقی آن، مانند مشارکت در اسرار و مراسم مذهبی، نیست، بلکه صحبت از خدایی است که صفات خود را به معنایی مخلوقانه در قوم خود بنا می‌کند، زیرا آنها در برابر کلام او سر تعظیم فرود می‌آورند و به روح او تکیه می‌کنند. آن سلمان آبلارد آن سلمان آبلارد به ترتیب بر دیدگاه عینی کفاره، آن سلمان، و نظریه تأثیر اخلاقی ذهنی تأکید کرد. دیدگاه رضایت عینی، دیدگاه تأثیر اخلاقی ذهنی.

منظور ما از دیدگاه‌های عینی و ذهنی در مورد کفاره چیست؟ دیدگاه‌های عینی در مورد کفاره از کاری که مسیح برای ما در خارج از ما انجام داد صحبت می‌کنند، درست است؟ دیدگاه‌های ذهنی در مورد کفاره بر کاری که مسیح انجام داد، در درون ما انجام می‌دهد، کاری که صلیب او برای حرکت درونی ما انجام داد،

تأکید دارند. حال، حقیقت موضوع چیست؟ حقیقت موضوع این است که هر دو درست هستند، اما اینکه صلیب را عمدتاً یا منحصراً درونی کنیم، ذهنی، بسیار ضعیف است و ما بارها و بارها آن را خواهیم دید. به نظر می‌رسد ریشه آن همین باشد. به نظر می‌رسد آبلارد ریشه‌های آن را ارائه می‌دهد، و او از آن سلمان خبر داشت و کاری را که او انجام داد رد کرد.

پیچیده می‌شود، بنابراین اجازه دهید هر بار یک بخش را از هم جدا کنم. آن سلمان دیدگاه رضایت عینی را آموزش داد و آبلارد دیدگاه نفوذ اخلاقی ذهنی را. آن سلمان دید که کفاره چقدر به وضوح با مسیح‌شناسی مرتبط است.

این نکته‌ی فوق‌العاده‌ای است. شخص و کار مسیح با هم مرتبط هستند. فقط مسیح، که هم انسان است و هم خدا، می‌توانست کفاره‌ی گناه جهان را پردازد.

رد کردن آن سلمان به این دلیل که او نیز از تصاویر فئودالی زمان خود الهام گرفته است، اشتباه خواهد بود. تیستلتون به ما یادآوری می‌کند که هر متکلمی باید پل‌های هرمنوتیکی را با خوانندگان زمان خود در نظر بگیرد. آن سلمان اسقف اعظم شد.

او راهبان را آموزش می‌داد. او معلم بود و در معروف‌ترین کتابش، «چرا خدا انسان شد»، از روش دیالکتیکی استفاده کرد. این کلمه معانی متفاوتی نسبت به الهیات دارد.

در این راستا، او سوالاتی می‌پرسد و از شاگردانش پاسخ می‌گیرد. حالا، بحث بین آن سلمان و بوزو، شاگرد نماینده، پیچ و خم پیدا می‌کند که ممکن است منعکس‌کننده بحث‌های واقعی آنها باشد؛ باز هم، نام می‌تواند ساختگی شاگرد باشد، اما در صومعه. بحث پیچ و خم پیدا می‌کند و کمی کلیشه‌ای است زیرا بوزو می‌گوید، اوه استاد، حالا نور را می‌بینم، و از این قبیل حرف‌ها.

اینجوری به کم چرند میشه. زیاده‌روی، اما خوبه، و بعضی وقتا، یه مسیر اشتباه رو میرن، یه مسیر اشتباه، و آن سلمن دانشجو رو برمیکردونه، اما خب، بهم میگن یه متکلم تاریخی محکوم. چیز جالبیه، و دوام آورده.

آن سلمان به خاطر تمام این چیزهای فئودالی به شدت مورد انتقاد قرار گرفت، و رضایت خاطر ایجاد کرد زیرا ریشه‌های آن در زندگی فئودالی است. ارباب زمین وجود داشت، و رعیت‌ها هم بودند، بسیار خوب، و اگر شما بی‌آبرو شوید، جلو بروید و به صورت ارباب سبلی بزنید، در دردسر جدی هستید، بسیار خوب، زیرا شما به او بی‌آبرو شده‌اید، و این نباید باشد، و این دقیقاً همان کاری است که آن سلمان می‌گوید ما با خدا کردیم. او از تصویر زندگی خودش استفاده کرد.

منظورم این است که آیا باید به تصاویر کتاب مقدس تکیه کنیم؟ البته، اما استفاده از تصاویر دیگر تا زمانی که آنها را به عنوان تصاویر مقدس تعیین کنید، اشتباه نیست. به هر حال، این کاری است که او انجام داد، و نتیجه اصلی را بی‌آبرویی خدا می‌دانست. حال، این یک پیشرفت اساسی در آموزه کفاره است، درست است، زیرا نکته اصلی ما نیستیم، بلکه دوباره خدا است، و کار مسیح قرار است بر خدا تأثیر بگذارد.

بله، این برای انسان‌ها عواقبی دارد، درست است، اما او حس خداگونه‌ای از کفاره دارد که باورنکردنی است زیرا تا به حال، عمدتاً جهت‌گیری آن به سمت شیطان بوده است، آیا با من هستی؟ بنابراین، به جای باج دادن به شیطان، که او آن را فوراً رد کرد، خدا شیطان را قضاوت می‌کند. او او را نمی‌خرد. او هیچ بدهکاری به شیطان ندارد.

در عوض، کار مسیح به سمت خود خدا هدایت می‌شود، که یک دستاورد بزرگ است، و علاوه بر این، کتاب خدای انسان «با روش پرسش و پاسخ رفت و برگشتی‌اش، به عنوان اثری صرفاً مدرسی مورد انتقاد قرار گرفت، و آنسلم ذره‌ای معنویت در وجودش ندارد. اوه، بله؟ بندیکتا وارد، یک محقق کاتولیک رومی، بندیکتا وارد، دعاها و مراقبه‌های قدیس آنسلم. آنها را بخوانید، گریه خواهید کرد

هدف را گم می‌کند. این یک ژانر است، یک نقد، Cur Deus Homo به این دلیل است که نقد این فیلم ژانری معیوب. الان زمان پرسش و پاسخ آکادمیک است

ما می‌گفتیم پرسش و پاسخ. دعا و مراقبه. ای خداوند عیسی مسیح، که ما را دوست داشتی و خود را برای ما فدا کردی، در برابر تو سر تعظیم فرود می‌آورم و تو را می‌پرستم

خدای من، همینطور، صفحه به صفحه. مردی عاشق بود. او مسیح را دوست داشت. او کفاره‌اش را دوست داشت

او عاشق منجی خود بود. خوب، ما گاهی اوقات می‌توانیم اشتباهات احمقانه‌ای مرتکب شویم، و آنسلم کاملاً درست نمی‌گوید، اما او تأثیر زیادی داشت و یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخ کلیسای مسیحی را نوشت. من دو مورد را به شما می‌گویم که اصلاح‌طلبان کار او را بهبود بخشیدند

اما اول، اجازه دهید بگویم که کار اصلی آنسلم، همانطور که گفتم، در مورد کفاره، این بود که چرا خدا انسان آنسلم رویکرد تکرارپذیری ایرناتوس را رد کرد. Cur Deus Homo. شد

این ناراحت کننده بود چون از خیلی جهات حقیقت دارد. مسیح آدم دوم و خالق خلقت جدید است. اما اشکالی ندارد

او رویکرد رستگاری از شیطانِ گرگوری نیسایی و دیگران را رد کرد، و روایت کفاره تنها بیان عشق خدا بود. آنسلم آبلارد، ببخشید، به آن نزدیک می‌شود، ببینید. دلیل تجسم و مرگ مسیح بسیار عمیق‌تر است

جیمز دنی کتاب خوبی در مورد کفاره با عنوان «کفاره و ذهن مدرن» نوشت که به آن اثر آنسلم می‌گویند. این کتاب، حقیقی‌ترین و بزرگترین کتابی است که تاکنون در مورد کفاره نوشته شده است. من در مورد آن نمی‌دانم، اما در چارچوب زمانی خود، ما را به پیشرفت‌های چشمگیری رساند، شخصیت و عمل مسیح را با هم ترکیب کرد، نشان داد که الوهیت و انسانیت عیسی برای رستگاری ضروری است، بر جهت‌گیری الهی صلیب تأکید کرد و موارد دیگر. آنسلم در پی آن است که تأکید بر فیض خدا را با تأکیدی برابر بر عدالت خدا ترکیب کند

خدا نمی‌تواند توهین به شرافتش را بدون مجازات، شرافتش، و بدون جبران بگذارد. ببینید، این چیزی است که در شرایط قرون وسطی اتفاق می‌افتاد. شما باید شرافت خدشه‌دار شده‌ی خداوند را ترمیم می‌کردید، جبران می‌کردید، وگرنه به دردمر بزرگی می‌افتادید

اما خداوند با لطف خود، همین جبران را فراهم کرد. آنسلم استدلال می‌کند که تنها خداوند می‌تواند آسیبی را که گناه به بار آورده است، جبران کند. آنسلم می‌نویسد اگر کسی غیر از خداوند سعی در رستگاری بشریت داشته باشد، در آن صورت، انسان به هیچ وجه به کرامتی که در صورت گناه نکردن داشت، دست نمی‌یافت

اما حداقل دو دلیل وجود دارد که چرا تنها مسیح می‌تواند ما را رستگار کند، زیرا این خواست خداست. آنسلم، کفار را در چارچوب نقشه خدا قرار می‌دهد و خدا ما را دوست دارد. و از آنجا که مسیح با خدا یکی است، همانطور که با بشریت یکی است، آنسلم او را «خدا-انسان» می‌نامد.

وای. کاملاً درست است. او تأکید می‌کند که مسیح آزادانه مرگ را تحمل کرد.

گفتم، به یاد داشته باشید، اشعیا ۵۳، ماهیت داوطلبانه‌ی کفاره‌ی مسیح. خدا، نقل قول می‌کنم، مسیح را مجبور به مرگ نکرد، در حالی که هیچ گناهی در او وجود نداشت، بلکه مسیح آزادانه، خودش آزادانه مرگ را پذیرفت. کفاره به این بستگی دارد که مسیح هم خدا باشد و هم انسان، بی‌گناه باشد و داوطلبانه برای گناهان دیگران بمیرد.

آنسلم می‌گوید گناه کردن همان ادا نکردن حق خدا است. سپس او عمدتاً این اصل را از قانون فئودالی می‌گیرد، نقل قول از این که برای کسی که به آبروی دیگری تجاوز می‌کند، کافی نیست که آن آبرو را بازگرداند، مگر اینکه نوعی جبران خسارت انجام دهد که بسته به میزان آسیب و بی‌آبروی، کسی را که بی‌آبرو شده است، خشنود کند.

از این رو، گناهکاران باید رضایت خدا را جلب می‌کردند. در واقع، آنسلم این را به عنوان یک دوراهی مطرح می‌کند. یا رضایت یا مجازات، out satisfitio، out poena، کرد. او به زبان لاتین گفت.

و خداوند از روی لطف، به جای اینکه بشریت را مجازات کند، رضایتی را که پسرش فراهم کرده بود، پذیرفت. آنسلم عبارت «این شایسته است» را معرفی می‌کند. او می‌نویسد اگر شایسته نیست که خداوند کاری را ناعادلانه یا بدون دستور انجام دهد، بخشش بدون مجازات گناهکاری که آنچه را که گرفته است به خدا پس نمی‌دهد، به آزادی یا مهربانی او مربوط نمی‌شود.

اغلب از مسیحیان سنتی یا محافظه‌کار شنیده می‌شود که می‌گویند، خدا باید گناه را مجازات کند. کسانی که رویکردی ذهنی به کفاره دارند، جایی که اساساً عمدتاً بر ما تأثیر می‌گذارد، می‌گویند، چرا؟ آنسلم پاسخ خوبی دارد. به این دلیل که خدا باید، یک باید منطقی، با طبیعت خود، وعده خود و حکومت خود بر جهان سازگار بماند.

باید «به معنای اجبار بیرونی نیست. خواهیم دید که در واکنش به تأکید اصلاح‌طلبان بر قانون و اینکه» مسیح جرمه قانون را برای بخشش قوم خود پرداخت می‌کند، آنها، برخی از پیروان سوسینوس، می‌گویند خدا قانون را کنار می‌گذارد. و گروتیوس می‌گوید خدا تعدیل می‌کند، او قانون را کاهش می‌دهد.

نه، فکر نمی‌کنم. خب، می‌بینی، آیا تو شریعت را به یک اصل بیرونی تبدیل نمی‌کنی که خدا باید به آن پایبند باشد؟ نه، شریعت وحی‌ای از شخصیت خود خداست. او صرفاً با خودش صادق است.

باید «به معنای اجبار بیرونی نیست. این یک امر درونی و منطقی است، مانند این جمله که «خدا نمی‌تواند» دروغ بگوید.» عبارتی که مناسب این جمله است، هرگونه ایده اجبار بیرونی را رد می‌کند.

خداوند همچنان حاکم مطلق است. او همچنین به کلام و شخصیت خود وفادار می‌ماند. من این همه وقت را با آنسلم می‌گذرانم چون او لیاقتش را دارد.

هیچ‌کس، نقل قول، اما خدا می‌تواند این رضایت را ایجاد کند. انسان نمی‌تواند انسان را نجات دهد. هیچ‌کس نباید این کار را انجام دهد، جز انسان.

چه زیباست. لازم است که یک انسان-خدا آن را بسازد. فقط خدا می‌تواند ما را نجات دهد.

خدا باید ما را نجات دهد. تجسم [روح القدس] ضروری است. این یک نمایش ظاهری نیست.

این رویکرد جایگزینی برای خدا نیست که انگشتش را روی صفحه کلیک کند. نه، خدا مجبور بود انسان شود، نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر ما تا ما را نجات دهد. با توجه به اینکه، ما آن را اصطلاح فلسفی ضرورت مطلق متعاقب «می‌نامیم، یا چیزی شبیه به آن، خدا اراده کرد که نجات دهد، پس این یک ضرورت» است.

هیچ اجباری برای تبدیل شدن خدا به انسان وجود ندارد، اما در خدای مهربان، تثلیث، یک اجتماع مقدس دارد و تصمیم می‌گیرد بشریت یا بسیاری از انسان‌ها را نجات دهد. این همان روشی است که باید اتفاق می‌افتاد، زیرا فقط خدا می‌توانست کفاره بدهد و فقط می‌توانست، باید، و فقط این مناسب بود؛ دوباره همان زبان برای یک انسان که این کار را انجام دهد. من اینطور می‌گویم: فقط خدا می‌تواند ما را نجات دهد، و کفاره توسط خدا در جسم انسان انجام شد، نه فقط جسم، بلکه یک بشریت واقعی و اصیل که یکی از نژاد خودمان است، مجازات گناهان ما را پرداخت کرد، و بشریت او به اندازه الوهیت او برای نجات ما مهم است.

عیسی مسیح به عنوان انسان، جای خود را در نسل آدم گرفت، اما از یک باکره متولد شد. آنسلم بر وحدت شخص خدا و انسان در یک شخص واحد، به عنوان یک شخص واحد، تأکید دارد. او بی‌گناه است و بنابراین مجبور به مرگ نیست، بلکه این کار را داوطلبانه برای جلال خدا انجام می‌دهد تا آزادانه گناه انسان را جبران کند.

مرگ او، مرگ خدا، آن خدا-انسان، بر همه گناهان برتری دارد. مرگ مسیح، نقل قول از او، نه تنها برای کسانی که در آن زمان زنده بودند، بلکه برای دیگران نیز سودمند بود. این دقیقاً همان عبرانیان ۹:۱۳ است. خدای من.

تیسلتون خردمندانه می‌گوید، مانند بسیاری از رویکردهای دیگر به کفاره، این رویکرد تا زمانی که به عنوان الگوی انحصاری و جامع در نظر گرفته نشود، به عهد جدید بینش و غنای تفسیری می‌افزاید. این رویکرد همچنان یکی از مهم‌ترین تفاسیر این موضوع در تاریخ الهیات مسیحی است. آمین، و آمین.

بی‌نقص؟ نه. دستاورد بزرگی بود؟ بله. دوباره می‌گویم.

در غرب، باج دادن به شیطان یک ایده اصلی بود. نه، آنسلم گفت، عمیقاً، کار مسیح به سمت خود خدا هدایت می‌شود. این نتیجه‌ای است که خودم به سختی به آن رسیده‌ام.

و او آن را در سال ۱۱۰۰ اینجا داشت. مبهوت، فوق‌العاده. اما کار او می‌توانست بهبود یابد، و اصلاح‌طلبان این کار را کردند.

آنها به درستی گفتند که این آبروی آزوده شده خدا نیست که جبران یا ارضا می‌شود. این عدالت اوست که ارضا می‌شود. متن، رومیان ۳:۲۵-۲۶. علاوه بر این، این یک دوراهی نیست، یا ارضا یا مجازات، بلکه دقیقاً ارضای عدالت خداست که از طریق مجازات پسر بر روی صلیب انجام می‌شود.

نه رضایت و نه مجازات، بلکه رضایت الهی از طریق مجازات پسر خدا. متأسفانه، آبلارد رویکردی تقریباً متضاد با سنت آنسلم، که آثارش را نقد می‌کرد، در پیش گرفت. او، آبلارد بدون شک یک نابغه بود.

آنسلم آدم باهوشی بود، اما آبلارد در آن زمان یک مدرس بود. خوشبختانه، امروزه دیگر این طور نیست، اما در آن زمان، یک مدرس دانشجویان را دور خود جمع می کرد تا اینکه یک مدرس بهتر از راه برسد. و آبلارد ویلیام شامپو را در حال سخنرانی دید و گفت: من می توانم بهتر از این عمل کنم. و او این کار را کرد و دانشجویانش را با خود برد.

علاوه بر این، او معلمی خلاق بود، اما همیشه در لبه پرتگاه بود. و گاهی اوقات از لبه پرتگاه فراتر می رفت. و بیایید اینطور بگوییم.

تو خشم سنت برنارد را برانگیختی و از مجازات فرار نکردی. برنارد کروو. و او این کار را کرد.

در زندگی خودش، او با هلوئیز کمی شوخی و بازیگوشی کرد و این موضوع بدنام شد. به خواهرزاده‌ی عمویش درس خصوصی می داد و به هر حال، آن مرد او را اخته کرد. اوه، داستان وحشتناکی است.

به هر حال، در تدریس او، برای اینکه دانش آموزان را به فکر کردن و اندیشیدن در مورد این موضوع تحریک کند، آنها را طوری تحریک می کرد که فکر کنند نقل قول های پدران به عنوان کتاب مقدس در نظر گرفته نمی شوند، بلکه به عنوان شش مرجع مهم در نظر گرفته می شوند، درست است؟ او یک کلمه معروف دارد به بله و خیر. او در دو ستون مختلف، نقل قول هایی از پدران در مقابل یکدیگر قرار داد. sic est et non.

و بعد او با کمال گستاخی نقل قول هایی از سنت آگوستین را علیه سنت آگوستین مطرح کرد. آه، برنارد در آن لحظه کنترل خود را از دست داد. آه، آبلارد بیچاره.

او اغلب به عنوان نماینده اصلی نظریه کفاره مبتنی بر مثال ذهنی یا تأثیر اخلاقی در نظر گرفته می شود. او چیزهای بسیار بیشتری از این دارد، اما متأسفانه، من معتقدم که این درست است.

من مجبور بودم برای مطالعات دکترای مقاله ای بنویسم که آنسلم و آبلارد را با هم مقایسه کند، یا اینکه خودم این کار را کردم. و او تصاویر بسیار دیگری هم دارد، اما به شما می گویم چرا می گویم او پدر است. نه تنها محافظه کاران او را چنین می نامند، بلکه طرفداران نظریه تأثیر اخلاقی کفاره نیز او را به عنوان جد بزرگ خود ذکر می کنند.

اوه خدای من. بعدها فاوستوس سوسینوس، یک مرتد وحشتناک، فریدریش شلایرماخر، پدر الهیات مدرن، و آلبرشت ریتشل، که او نیز یک متکلم مخرب مدرن است، با برخی اصلاحات از او پیروی کردند. متأسفم که فرانسوی صحبت می کنم، اما خدای من.

از سوی دیگر، آبلارد فیلسوف و متکلم ماهری بود که در مورد تثلیث نوشت، شرح و تفسیر متون کتاب مقدس را بر عهده گرفت و اخلاق و همچنین کفاره را شرح داد. علاوه بر این، کار او در مورد کفاره تا حد زیادی، به نظرات کوتاهی در تفسیرش بر رومیان محدود می شد. به نظر من، در اینجا او خود را به دار آویخته است. به خصوص در رومیان ۱۹: ۳ تا ۲۶.

و غیرقابل تصور است که این متن کوتاه، دیدگاه جامع او در مورد این موضوع را منتقل کند. من موافقم. من در نوشته های او دریافتم که بیشتر مطالب او هرگز ترجمه نشده است. این یک مشکل بزرگ است.

تفسیر رومیان، حداقل بخش هایی از آن، اینگونه بوده است. بنابراین، او مضامین دیگری دارد. او به قربانی اشاره کرد.

او به رستگاری اشاره می‌کند. خب، پس آیا نباید آنها در رومیان ۳، که هم به رستگاری و هم به فروزشاندن، خشم یا حداقل کفاره اشاره کرده است، ظاهر شوند؟ متأسفانه، او در تفسیر خود از رومیان ۱۹: ۳ و ۲۶ مطمئناً گاهی اوقات درست می‌گوید که عادل شمرده شدن به معنای نداشتن هیچ گونه شایستگی قبلی است. خوب است.

خدا اول ما را دوست داشت. بله. فیض، هدیه‌ای رایگان و معنوی از جانب خداست.

آمین. و خون او به معنای مرگ اوست. تا اینجا، چهار در مقابل چهار

اما تعریف پنجم او جای سوال بیشتری دارد. یعنی نشان می‌دهد که خدا عدالت خود را در زمان حال نشان داده است. این به معنای عشق اوست

نه، اینطور نیست. خدا عشق خود را نشان داد تا عادل باشد و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد، توجیه کند

فکر نمی‌کنم. این عشق او را نشان می‌دهد، اما او عشق خود را با غروب خورشید به عنوان یک کفاره نشان می‌دهد. او دارد هلاسموس یا، ببخشید، هلاستریون، کفاره را به عشق تقلیل می‌دهد.

این از عشق خدا سرچشمه می‌گیرد، اما صرفاً عشق نیست. به همین ترتیب، او حق دارد که پرسد تا چه حد باید بهای خون پرداخت شده برای رستگاری خود را تحت فشار قرار دهیم. اما توصیف او از مطالبه خون یک فرد بی‌گناه به عنوان عملی ظالمانه و شرورانه، آن فرد بی‌گناه عیسی است، متأسفانه همچنان جای سوال دارد.

باز هم، آبلارد درست می‌گوید که او ما را با عشق به طور کامل‌تری به خود وابسته کرده است. آمین. او با ما عهدی بست تا قلب‌های ما با چنین هدیه‌ای از فیض الهی دوباره شعله‌ور شود.

اما وقتی به نظر می‌رسد که او تلویحاً می‌گوید که این تمام چیزی است که باید در مورد کفاره پسر خدا بگوییم، این موضوع جای سوال دارد. به همین دلیل است که لئون موریس و دیگران این گفته معروف را نقل می‌کنند، نظریه‌های کفاره در آنچه تأیید می‌کنند درست هستند، اما در آنچه انکار می‌کنند اشتباه هستند. برای آبلارد، نکته اصلی ترس و بی‌اعتمادی ما به خدا بود.

کارکرد اصلی صلیب این است که به عنوان یک تأثیر اخلاقی عمل کند، نمایشی از عشق خدا برای از بین بردن ترس و بی‌اعتمادی ما به خدا. آیا ما از خدا ترس و بی‌اعتمادی داریم؟ بله. آیا این نکته اصلی کفاره است؟ تغییر آن؟ خیر.

آیا این آن را تغییر می‌دهد؟ بله. آه، نکته اصلی این است که عیسی مرد تا گناهان را با خون خود پاک کند، و او مرد تا خدا را خشنود کند تا ما ببخشیده شویم. داستان غم‌انگیزی است.

آنسلم به عنوان پدر نظریه‌های عینی کفاره شناخته می‌شود، به درستی، کاملاً، نه، اما به درستی. آبلارد با پیشرفت‌های عمده‌ای که در این زمینه داشته است، به عنوان پدر نظریه مدرن و تأثیرگذاری اخلاقی یا الگویی شناخته می‌شود. عیسی تنها یک نمونه یا عمدتاً یک نمونه است.

آیا عیسی یک الگو است؟ بله. من ده جا در عهد جدید می‌شناسم که او تنها در مرگش الگویی برای مسیحیان است. آیا او تا به حال الگویی برای چگونگی مسیحی شدن بوده است؟ خیر.

این را در یکی از پاسخ‌های نادرست به اصلاح‌طلبان خواهیم دید. نه، عیسی، هر بار، هر ده بار، مثال عیسی در این زمینه است، نه در مورد اینکه چگونه مسیحی می‌شوید، بلکه در مورد اینکه چگونه زندگی مسیحی را سپری می‌کنید.

ما از او الگو می‌گیریم. آیا این نکته‌ی اصلی کفاره است؟ نه. این اصلاً کفاره نیست.

این تقدیس می‌کند. این زندگی مسیحی را برای کسانی که از طریق ایمان و به واسطه فیض، در کفاره او شریک شده‌اند، ترویج می‌دهد. اصلاحات، لوتر، کالوین، و سپس سوسینوس منحرف، خواهید دید که او گناه اولیه و الوهیت مسیح را انکار کرد.

بعد از آن چه نوع دیدگاهی نسبت به کفاره خواهی داشت؟ دیدگاهی بسیار ناقص. گروتیوس به آن بدی نیست، اما نظریه دولتی کفاره خوب نیست. من یک داستان خنده‌دار در مورد آن دارم که برایتان تعریف کنم، اما هنوز نه.

لوتر، از ۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶ وجود دارد. او مطالب زیادی در رابطه با صلیب دارد. اما ارائه یک تفسیر منسجم از آنها دشوار است.

کالوین در «مؤسسات» یک نظام‌دهنده بود. لوتر واعظ بزرگی بود. کالوین هم همیشه واعظ بود، اما لوتر به اندازه کالوین نظام‌مند نبود.

و این هم نقطه قوت است و هم نقطه ضعف. من هر دو را دوست دارم. در لوتر، کار مسیح همیشه با توجیه از طریق فیض از طریق ایمان، پیوند عمیقی دارد.

غلاطیان ۳:۱۳ می‌گوید، مسیح با تبدیل شدن به یک نفرین برای ما، ما را از لعنت شریعت رهایی بخشید. او نوشت، مسیح ما را از لعنت شریعت آزاد کرده است. فیض پاسخی به عشق نیست، بلکه علت آن است.

عشق خدا، معشوق خود را می‌آفریند. فیض خدا، کار کفاره‌ی مسیح را آغاز کرد. کاملاً درست است.

کالوین دقیقاً همین را تعلیم می‌دهد. بسیاری از اوقات، با تکیه بر لوتر، در زمان اصلاحات مذهبی مرسوم نبود که به معاصران خود اعتبار داده شود. در کتاب جامع پرسش و پاسخ لوتر، او نوشت که به عنوان نجات‌دهنده، ما را از شیطان به خدا، از مرگ به زندگی و از گناه به پارسایی رساند.

او رنج کشید، مرد و دفن شد تا رضایت مرا جلب کند و بدهی مرا بپردازد. به بُعد شخصی توجه کنید. نه با نقره و طلا، اول پطرس ۱:۱۸.۱۹، بلکه با خون گرانبهای خود، تا خداوند من شود.

گوستاو اولن که کتاب «کریستوس ویکتور» را نوشت، حق داشت که اصرار کند لوتر در الهیات کفاره خود بر پیروزی و شکست، پیروزی برای عیسی و قومش، و شکست برای شیطان و شیاطینش تأکید کند، اما در کم‌اهمیت جلوه دادن تأکید لوتر بر قربانی، کفاره و جایگزینی اشتباه می‌کرد. در واقع، در کتاب «الهیات مارتین لوتر»، پل آلتاوس، محقق مشهور آلمانی، به درستی می‌گوید که لوتر دو دیدگاه غالب در مورد کار مسیح دارد و تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام یک اصلی‌تر، اصلی‌تر و کدام یک غالب است، دشوار است. کریستوس ویکتور، جایگزینی کیفری.

کاملاً درست است. او حتی آنها را به هم ربط داده است، همانطور که کتاب مقدس این کار را می‌کند. کتاب مقدس مضامین خاص خود را ترکیب می‌کند و ما می‌توانیم آنها را بیرون بکشیم تا بررسی کنیم، اما سپس باید آنها را دوباره کنار هم قرار دهیم.

من فقط داشتم بخشی از نقد رشته خودم، الهیات سیستماتیک، را پیش‌بینی می‌کردم که حالا باید تا فردا صبر کنیم، اما درست است. سیستماتیک بودن یک فضیلت بزرگ است، زیرا چیزها را از هم جدا می‌کند و آنها را پیش روی ما قرار می‌دهد و به آنها کمک می‌کند تا به آنها نگاه کنند و بررسی کنند. بنابراین، چه کسی می‌تواند تمام جزئیات مطالعه شخصیت مسیح و کار مسیح را به طور همزمان درک کند؟ بنابراین، ما شخص مسیح را بررسی می‌کنیم، و وجود پیشین او، و تجسم او، و الوهیت او، و انسانیت او، و تک‌شخصیتی او، و دو حالت او را مطالعه می‌کنیم، و کار مسیح، وقایع او، تصاویری که آن وقایع را تفسیر می‌کنند، سه مقام او و غیره را مطالعه می‌کنیم، اما بهتر است دوباره آن چیزها را کنار هم بگذاریم، زیرا همان قسمت‌هایی که شخص مسیح را آموزش می‌دهند، کار مسیح را نیز آموزش می‌دهند.

بنابراین، سیستماتیک بودن می‌تواند مفید باشد، اما خطرناک است. به خودی خود هدف نیست. بنابراین تونی تیستلتون در انتقاد از گوستاو اولن در کتاب حماسی‌اش، *کریستوس ویکتور*، به خاطر اینکه گفته است لوتر فقط کریستوس ویکتور را آموزش داده، درست می‌گوید.

نه، او به همان اندازه جایگزینی کیفی قانونی را نیز آموزش داد. به نوشته‌های لوتر، موعظه در جمعه خوب در لوقا ۲۴:۳۶ تا ۴۷ گوش دهید.

خطبه جمعه نیک، لوقا ۲۴:۳۶ تا ۴۷. نقل قول: اگر قرار است خشم خدا برداشته شود و من فیض و بخشش را دریافت کنم، کسی باید شایسته این باشد، زیرا خدا نمی‌تواند مجازات و خشم را ببخشد مگر اینکه پسر خدا خودش پرداخت و فداکاری کند. این فقط مسیح ویکتور نیست، دوستان من.

این مسیح ویکتور و الهیات حقوقی است، جایی که مسیح مجازات گناهان ما را می‌پردازد. جان کالوین، ۱۵۰۹ تا تفاوت اصلی بین لوتر و کالوین نه در محتوا، بلکه در انسجام و نظام بود. فصل‌های ۱۲ تا ۱۷ کتاب، ۱۵۶۴، نهادهای «کالوین»، کار مسیح را به عنوان واسطه، پیامبر، کاهن و پادشاه شرح می‌دهد.

اینها فصل‌های رساله دکترای من هستند. کتاب دوم، ۱۲ تا ۱۶، یا در این مورد، او می‌گوید شامل ۱۷ هم می‌شود. مسیح یک واسطه است.

این یک روش کتاب مقدسی و کالوینی برای بیان شخص و عمل است. مسیح واسطه است، و او پیامبر، کاهن و پادشاه است. و کالوین بر مشارکت عیسی در طبیعت انسانی تأکید می‌کند.

کالوین به وضوح بر ضرورت تجسم تأکید کرد و به وضوح جایگزینی مجازات را آموزش داد. او نوشت، نقل قول، که انسانی که با نافرمانی خود گمراه شده است، باید مجازات گناه را بپردازد. بر این اساس، پروردگار ما به عنوان انسان واقعی ظهور کرد و شخصیت و طبیعت آدم را به خود گرفت تا جای آدم را در اطاعت از پدر بگیرد، تا جسم ما را به عنوان بهای رضایت از داوری عادلانه خدا ارائه دهد، و در همان جسم، مجازاتی را که ما سزاوار آن بودیم، بپردازد.

در همان بخش، کالوین استدلال کرد که، نقل قول، از آنجا که نه خدا به تنهایی می‌توانست مرگ را احساس کند و نه انسان به تنهایی می‌توانست بر آن غلبه کند، او طبیعت انسانی را با ذات الهی پیوند داد تا کفار گناه را بپردازد. این گفته‌ها، پژوهش‌هایی از سنت آنسلم، بی‌شک، بی‌شک، و در واقع از رسول پولس است. کالوین در بخش‌های جداگانه‌ای به مناصب پیامبر، کاهن و پادشاه پرداخته است، اما همیشه در رابطه با کفار مسیح

عیسی مسیح به عنوان کاهن، دسترسی به خدا را باز می‌کند، موضوعی که در آثار پولس نیز به آن اشاره شده است، زیرا نفرین عادلانه خدا، دسترسی ما را به او جلب می‌کند. اما مسیح برای انجام وظیفه خود، با یک قربانی پیش آمده است. با این قربانی، او گناه ما را پاک کرد و، به قول معروف، کفاره گناهان ما را فراهم نمود.

نقل قول، گناهی که ما را مستحق مجازات برای مجازات می‌کرد، به سر پسر خدا منتقل شده است. ما باید بیش از هر چیز، جانمایی او را به یاد داشته باشیم، مبدا در طول زندگی لرزان و مضطرب بمانیم. در میان دلایل کالوین برای توضیح جانمایی کیفری، اطمینان شگفت‌انگیز آشتی با خدا نهفته است که این آموزه به ارمغان می‌آورد.

او گفت، نوشت، نقل قول، اگر تأثیر ریختن خون او این نباشد، ببخشید، این است که گناهان ما به ما نسبت داده نمی‌شود، پس نتیجه می‌گیریم که داوری خدا با آن قیمت برآورده شده است. از نظر کالوین هیچ تضادی بین رحمت خدا و عدالت او وجود ندارد. مسیح، نقل قول، مجازات را بر خود گرفت و با خون خود گناهان کسانی را که بشریت را نزد خدا منفور کرده بودند، کفاره داد و به درستی از خدای پدر خشنود شد.

بر این اساس، مسیح صلح بین خدا و انسان را بنیان نهاد. کالوین، به پیروی از پولس، تأکید می‌کند که لطف و عشق خدا، فرآیند رستگاری و کفاره را آغاز کرد. به خواست خدا، مطالعه خود در مورد تاریخ آموزه کفاره را به عنوان مقدمه‌ای برای مطالعه وقایع کتاب مقدس درباره مسیح و تصاویر کتاب مقدس در ساعت آینده با بررسی بدعت‌گذاران، سوسینوس، که تنها کلمه‌ای است که می‌توانم استفاده کنم، و متکلم هلندی که بهتر است اما هنوز کاملاً کوشر نیست، ادامه خواهیم داد، گروتیوس.

و سپس، به دوره مدرن خواهیم پرداخت. از توجه خوب شما متشکرم و خدا شما را حفظ کند.

من دکتر رابرت پترسون هستم و در حال تدریس در مورد کار نجات‌بخش مسیح. این جلسه ۴، مقدمه، بخش تاریخچه دکترین کفاره است، ۴.